



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخهء تفسیر توراہ ربای خیمیل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توراہ، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آن در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونهء زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توراہ

Power versus Influence

Korach

قدرت در برابر نفوذ

شورش قورح اتحادی نامقدس میان افراد و گروه هایی بود که از رهبری موسی راضی نبودند. خود قورح، عضوی از قبیله ی لوی، به قول راشی از این عصبانی بود که نقش مهمتری دریافت نکرده بود. داتان و اویرام از قبیله ی رثوون از این ناراضی بودند که نقش های کلیدی توسط لوی ها گرفته شده بود و نه اعضای قبیله ی آنها. رثوون، اولزاد یعقوب بود، از این روی برخی از فرزندان او گمان می کردند که حق بزرگتر بودن دارند. سپس دویست و پنجاه "شاهزاده ی جماعت یا مردان مشهور و برگزیده توسط شورا" (به قول ابن عزرا) بودند. پس از گناه گوساله ی طلایی، رهبری به اولزاد یک قبیله یعنی لوی ها رسیده بود. هر چه بیشتر گذشت، بیشتر همان وضع باقی ماند. داستان قورح داستانی بسیار آشنا از بلندپروازی سرخورده و حسادت است که حکیمان تلمودی آنرا "برهانی نه به سود آسمان ها" نامیده اند.

امرخارق العاده در مورد این رویداد، واکنش موسی است. برای نخستین و تنها بار او معجزه ای می کند برای اثبات اصالت رسالتش:

سپس موسی گفت: "این گونه می فهمی که خدا مرا برای همه‌ی این کارها فرستاده و فکر من نبوده اند. اگر این مردان به مرگ طبیعی بمیرند و فقط امور عادی برای آدم ها را تجربه کنند، آنگاه من فرستاده‌ی خدا نیستم. اما اگر خدا چیزی کاملاً جدید پدید آورد، زمین دهان باز کرد و آنها و همه‌ی متعلقانشان را بلعید، آنگاه خواهید دانست که این مردان با خدا دشمنی داشتند."

در واقع، موسی این قدرت را برای حذف مخالفت استفاده می کند. عجب تقابلی هست میان این رفتار و سخاوتمندی روحی که چند بخش بعد از خود نشان داد وقتی یهوشوع آمد و به او گفت که الداد و مداد در حال نبوت داخل اردوگاه به دور از موسی و هفتاد تن مشایخ بودند. یهوشوع این را تهدیدی خطرناک برای رهبری موسی دانست و گفت: "موسی سرورم! جلوی آنها را بگیر!" پاسخ موسی برجسته ترین نکته در کل تنخ است:

آیا غیرت مرا می کشی؟ مگر نه آنکه کل قوم خدا می باید انبیاء خدا باشند و خدا روح خود را بر آنها ساکن کند؟

چه فرقی بود میان الداد و مداد از سویی و قورح و همدست های یاغی اش از سوی دیگر؟ چه فرق هست میان موسی که می گوید "مگر نه آنکه کل قوم خدا می باید انبیاء خدا باشند" و ادعای قورح که "خدا با کل جماعت و با هر یک از آنها است. چرا سخن موسی و نه قورح مشروعیت داشت؟ آیا موسی غلط می گفت؟ نه. تا کنون هیچ رهبر دینی تا این حد ذهن روشن نداشته است. تمایزی هست اینجا که به هسته‌ی درونی دو روایت برمی گردد.

حکیمان تلمودی در یکی از مشاهده های عمیق روش شناختی خود، گفته اند: "کلمات تورات ممکن است در یک جا ضعیف و در جای دیگر غنی باشند." منظور آنها این است که اگر بخواهیم متن مبهمی را بفهمیم، شاید لازم باشد برای یافتن کلید، به جای دیگری از آن رجوع کنیم. ایده ای همسان در سیزده اصل تفسیر تورات ربی ایشمائل بیان شده است: "وقتی دو متن هست که خلاف یکدیگر می گویند، معنا می تواند فقط با استفاده از متن سومی یافت شود که آنها را هماهنگ می سازد."

در این مورد، پاسخ، بعداً در سفر اعداد یافت می شود، وقتی که موسی از خدا بخواست تا رهبر آینده‌ی بنی اسرائیل را برگزیند. خدا به او می گوید که یهوشوع را به جانشینی بگمارد:

پس خدا به موسی گفت "یهوشوع پسر نون را که مردی روحانی است بردار و دستت را روی سر او بگیر. او را نزد العازار کوهن و کل شورای او ببر و در حضور آنها او را به جانشینی برگزین. کمی از جلال خود را به او بسپار تا جماعت اسرائیل از او اطاعت کنند."

به موسی دستور داده شده که دو کار با بردن یهوشوع نزد کوهن و مردم انجام دهد. ابتدا "دست خود را بر سر یهوشوع بگذارد"، سپس باید به یهوشوع "کمی از جلال خود را" ببخشد. این دو حرکت چه اهمیتی دارند؟ چه فرقی با یکدیگر دارند؟ کدامیک به معنای گماشتن به مقام بود؟ حکیمان تلمودی در میدراش ربا تفسیری افزوده اند که ابتدا گویی به ابهام و راز آن می افزاید:

دست خود را بر سر او بگذار - این مانند روشن کردن چراغی با چراغ دیگر است؛ "کمی از جلال خود را به او ببخش"، مانند ریختن محتوای یک ظرف درون ظرف دیگر است.

اما با این شرح می توانیم راز و ابهام را برطرف سازیم.

اینها دو بُعد از رهبری هستند. یکی قدرت و دیگری نفوذ. اغلب ما این دو را با هم اشتباه می گیریم. افزون بر این، افراد دارای قدرت، اغلب نفوذ دارند و افراد بانفوذ گونه ای قدرت دارند. اما در اصل، این دو، متفاوت و حتی متضاد یکدیگرند.

با یک آزمایش فکری می توانیم متوجه این نکته بشویم.

تصور کن که قدرت مطلق داری. هر چه بگویی انجام می شود. آن گاه یک روز تصمیم می گیری که قدرت خود را با ۹ نفر دیگر تقسیم کنی. اینک در بهترین حال، یک دهم قدرت سابق خود را داری. اینک تصور کن که دارای نفوذ هستی. تصمیم می گیری که نفوذ خود را با نه نفر دیگر تقسیم کنی و آنها را شریک خود بسازی. اینک ده برابر سابق نفوذ داری، زیرا اینک به جای اینکه فقط خودت حضور داشته باشی، پیامت را ده نفر به مردم می رسانند.

قدرت با تفکیک کار می کند، ولی نفوذ با تکثیر. به بیان دیگر، قدرت، یک بازی سرجمع، صفر است: هر چه بیشتر آنرا با دیگران شریک سازی، سهم خودت کمتر می شود. اما نفوذ، یک بازی برعکس است: هر چه بیشتر آنرا به شراکت بگذاری، سهم خودت بیشتر می شود.

تفاوتی که تورات میان دو نقش متمایز رهبری می‌گذارد، بسیار عمیق است: پادشاه و نبی. پادشاهان قدرت داشتند. می‌توانستند مالیات بگیرند، مردم را سربازگیری کنند و در مورد زمان و طرف درگیر در جنگ تصمیم بگیرند. می‌توانستند برای حفظ نظم اجتماعی مردم را مجازات کنند. هابس پادشاهی را به "لویاتان" تشبیه و آنرا با مفهوم قدرت تعریف کرد [توضیح مترجم فارسی: تاماس هابس متفکر انگلیسی در کتابی به نام لویاتان به این موضوع پرداخته است. لویاتان نام هیولای دریایا است که در کتاب ایوب به آن اشاره می‌شود]. طبیعت قرارداد اجتماعی از دید هابس، انتقال قدرت از افراد به اقتدار مرکزی بود. بدون آن هیچ دولت، دفاع، کشور و حفاظتی علیه بی‌قانونی و آشوب نمی‌توانست به وجود بیاید.

برعکس، انبیاء هیچ قدرتی نداشتند. آنها به هیچ ارتشی دستور نمی‌دادند. هیچ مالیاتی نمی‌گرفتند. آنها کلام خدا را می‌گفتند، اما هیچ ابزاری برای اعمال آن نداشتند. انبیاء فقط نفوذ داشتند، اما چه نفوذی! تا امروز، نبرد الیاهو علیه فساد، فراخوان آموس علیه بیعدالتی اجتماعی، دورنمای یسعیا از آخر زمان، هنوز همگی با قدرت و الهام خود، قادر به تکان دادن ما هستند. چه کسی امروز به زندگی افرادی چون آحاب، یهو یافط یا یهو اهمیت می‌دهد [توضیح مترجم فارسی: شاهان گمراه اسرائیل]؟ وقتی شاه یا ملکه ای می‌میرند، قدرت آنها ختم می‌شود. وقتی یک نبی می‌میرد، نفوذ او آغاز می‌شود. به موسی باز می‌گردیم: او دو نقش رهبری، نه یکی، به عهده داشت. از یک سو با آنکه هنوز سلطنت مطلقه در میان بنی اسرائیل وجود نداشت، اما او قدرت داشت و از نظر کارکرد، با یک شاه برابر بود. او بنی اسرائیل را به خارج از مصر برد، آنها را در جنگ فرمانروایی کرد، رهبران دیگر، قضات و مشایخ را برگماشت و رفتار مردم را هدایت کرد. او قدرت داشت.

اما موسی همچنین، یک نبی بود و مقتدرتر از هر نبی دیگر. او مرد دورنما و بصیرت بود. او سخن خدا را شنید و به مردم بازگفت. نفوذ او غیرقابل اندازه‌گیری است. به قول ژان ژاک روسو در دستنوشتی که پس از مرگش یافت شد:

نمایشی خیره‌کننده و مطلقاً منحصر به فرد است دیدن مردمی تبعید شده که برای دوهزار سال نه مکانی و نه سرزمینی داشتند... مردمی پراکنده و پخش شده در سراسر جهان، به بردگی رفته، مورد آزار و پیگرد قرار گرفته، توسط همه‌ی ملل تمسخر شده، با وجود این، ویژگی‌ها، قوانین، رسوم و عشق وطن پرستانه‌ی روزهای اولیه‌ی اتحاد خود را در شرایطی حفظ کرده‌اند که همه‌ی پیوندها گسسته‌اند. یهودیان به ما چنین نمایش باشکوهی را ارائه داده‌اند: قوانین نوما، لیکورگوس و سولون مرده‌اند [توضیح مترجم فارسی: قوانین باستان؛

از جمله شاه نوما همان شاه جمشید اساطیر ایران است؛ اما قدیمی ترین قوانین موسی هنوز زنده اند. آتن، اسپارت و رُم نابود شده اند و دیگر فرزندان در زمین ندارند؛ اما صیون که ویران شد، هنوز فرزندانش را از دست نداده است. [توضیح مترجم فارسی: در زمان روسو در اوایل قرن هفدهم یهودیان آواره بودند و حقوق مدنی و سرزمینی نداشتند.]

راز دو حرکت موسی برای گماشتن یهوشوع به جانشینی اینک حل شده است. ابتدا به او گفته شد که به یهوشوع، اقتدار خود همچون یک نبی را بدهد. همین جمله‌ی تورات *vesamachta et yadecha* "دستت را روی سر او بگذار" هنوز برای تحلیف ربای ها یا *semichah* به معنای "گذاشتن دست ها روی سر" به کار می رود، توسط استاد برای شاگرد. سپس به موسی دستور داده شد تا به یهوشوع قدرت پادشاهی بدهد که تورات آنرا جلال می نامد. طبیعت این نقش به عنوان رئیس حکومت و فرمانده سپاهیان در متن تصریح شده است. خدا به موسی می گوید: "کمی از جلال خود را به او بده تا جماعی بنی اسرائیل از او اطاعت کنند... با دستور او، او و کل جماعت بنی اسرائیل بیرون می روند و داخل می شوند." این زبان نه نفوذ، بلکه زبان قدرت است.

معنای میدراش نیز اینک روشن، دقیق و شیوا است. انتقال نفوذ (دست خود را روی سر او بگذار) مانند روشن کردن نوری با نور دیگر است. "وقتی شمعی برمی داریم تا با شمع دیگری روشن کنیم، نور اولی از بین نمی رود. همین گونه وقتی نفوذ خود را با دیگران شریک می شویم، نفوذ ما کمتر از سابق نمی شود. اما قدرت متفاوت است. مانند "ریختن محتوای ظرفی در ظرف دیگر" است. هر چه بیشتر در ظرف دوم بریزیم، در ظرف اول کمتر می ماند. قدرت بازی مجموع صفر است. هر چه بیشتر بدهی، کمتر خواهیم داشت.

پس این است حل این راز که چرا وقتی یهوشوع ترسید که الداد و مداد که در اردوگاه نبوت می کردند، تهدیدی برای اقتدار موسی باشند، موسی پاسخ داد "مگر نه اینکه باید تمام قوم خدا نبی باشند؟" یهوشوع، نفوذ را با قدرت اشتباه گرفته بود. الداد و مداد نیز در پی کسب قدرت نبودند. بلکه برای مدتی سهمی از روح نبوت را که بر موسی بود، دریافت کرده بودند. او در نفوذ موسی سهیم شدند. برعکس، هر چه نفوذ بیشتر به شراکت گذاشته شود، میزان آن افزون می شود.

اما قدرت دقیقاً همان چیزی است که قورح و همدستانش می خواستند و در مورد قدرت، دشمنی تهدیدی است برای اقتدار. حکیمان تلمودی گفته اند: "در هر نسل یک رهبر هست، نه دو تا." یا در جای دیگر می گویند: "آیا دو

پادشاه می تواند یک تاج داشته باشند؟" شکل های بسیاری از دولت وجود دارند: سلطنت، حاکمیت اشراف و دموکراسی، اما نقطه‌ی مشترک آنها تمرکز قدرت در یک نهاد است، خواه یک نفر باشد، یا گروه و نهاد مانند پارلمان. بدون انحصار استفاده‌ی مشروع از نیروی اجبار چیزی به نام دولت وجود ندارد. از این روی در قانون یهود "پادشاه اجازه‌ی صرف نظر از حرمتی که به او داده شده را ندارد."

درخواست موسی که قورح و پیروانش در زمین بلعیده شوند، از روی خشم یا ترس نبود، بلکه ناشی از این درک ساده بود که هر چند نبوت را می توان شریک شد، اما پادشاهی را نمی توان. اگر در قلمورپی دو یا بیشتر منبع قدرت رقیب وجود داشته باشند، رهبری از بین می رود. اگر موسی علیه قورح عملی قاطع انجام نمی داد، نهادی که مسئولش بود را از دست می داد.

به ندرت، تفاوت بارز میان نفوذ و قدرت را به روشنی دت این دو رویداد می بینیم: الداد و مداد از سوی قورح و پیروانش از سوی دیگر. قورح و پیروانش نماینده‌ی دعوایی بودند که می بایست مرتفع شود. نه هر دو بلکه یا موسی یا قورح باید از آن پیروز بیرون می آمد. ماجرای الداد و مداد اصلاً یک دعوا نبود. شناخت، الهام، نبوت چیزهایی هستند که بدون کاهش می توانند به اشتراک گذاشته شوند. کسانی که آنها را با دیگران شریک می شوند، به ثروت روحانی جامعه می افزایند، بی آنکه چیزی از دست بدهند.

به بیان شکسپیر، "نفوذی که داریم پس از ما زنده می ماند؛ قدرت اغلب با استخوان های ما پوسیده می شود." آموزه های یهودیت مانند رساله ای مفصل پیرامون برتری انبیاء بر پادشاهان است: حق بر قدرت؛ آموزه بر اجبار؛ نفوذ به جای قدرت. یهودیان فقط برای بخش کوچکی از تاریخ خود قدرت داشتند، اما در تمام دوران ها بر تمدن غرب نفوذ داشتند.

آدم ها هنوز به قدرت دلخوش می شوند. کاش درمی یافتیم که حدود آن باریک هستند. اجبار مردم به رفتاری خاص یک چیز است؛ و یک چیز دیگر است آموختن به آنها که دنیا را به گونه ای متفاوت بنگرند تا با اختیار خود به روش نوینی رفتار کنند. استفاده از قدرت، دیگران را کوچک می کند؛ به کار بردن نفوذ، دیگران را وسعت می بخشد. این یکی از حقایق انسانی بزرگ یهودیت است. همه‌ی ما قدرت نداریم، اما همگی قادریم در جهت خیر، نفوذ داشته باشیم.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved